

# نصرالله پورجوادی

## پارسی گوی در قصه

سرشناسه

: پورجوادی، نصرالله، ۱۳۲۲

Pourjavady, Nasrollah

عنوان و نام پدیدآور : پارسی گوئی در تصوف / نصرالله پورجوادی.

مشخصات نشر : تهران: سوفیا، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۲۰۰ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۳۵۹-۳-۱

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

موضوع : ادبیات عرفانی فارسی - تاریخ و نقد

موضوع : Sufi literature, persian—History and criticism

موضوع : تصوف در ادبیات

موضوع : Sufism in literature

موضوع : فارسی - اصطلاح ها و واژه ها

موضوع : Persian language - Glossaries, vocabularies, etc

رده بندی کتبی : PIR۳۴۴۲ع/۴پ/۹۱۳۹۶

رده بندی دیوی : ۸۱۰/۹۳۸

شماره کتابشناسی : ۴۹۰۸۰۱

## نشر سوفیا

سایت : sophia.nashr.com

پست الکترونیکی : info@sophia.nashr.com

sophia1388@gmail.com

۰۹۱۲۴۸۰۲۰۵۲ - ۰۹۱۲۷۹۵۴۱۹۴

نصرالله پورجوادی

## پارسی گوئی در تصوف

چاپ نخست: ۱۳۹۶

شمارگان: ۱۵۰۰ بهاء: ۱۸۰۰۰ تومان

مرکز پخش: نقش جهان تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۷۵۴۴۷

چاپ و صحافی: طیفنگار

## فهرست

|    |                                                         |
|----|---------------------------------------------------------|
| ۷  | مقدمه                                                   |
| ۱۷ | ۱. پرسی گویی حبیب عجمی و بایزید بسطامی                  |
| ۱۷ | آغاز زبان پارسی به منزله زبانی دینی                     |
| ۲۰ | سند: حبیب عجمی                                          |
| ۲۸ | بایزید بسطامی                                           |
| ۳۶ | اختصار در سخن بایزید                                    |
| ۳۹ | پیران بایزید                                            |
| ۴۲ | ابوموس، خاتم بایزید                                     |
| ۴۷ | ۲. سهل تستری، علم بن سهل اصفهانی، حاتم اصم              |
| ۴۷ | نویسندگان اصفهان                                        |
| ۴۹ | سهل تستری                                               |
| ۵۲ | ابوبکر طمستانی                                          |
| ۵۴ | علی بن سهل اصفهانی و حلاج                               |
| ۵۷ | در بلغ                                                  |
| ۵۹ | حاتم اصم                                                |
| ۶۱ | ۳. حکیم ترمذی                                           |
| ۶۲ | (۱) بُدُوْشَان اَبی عبدالله                             |
| ۶۵ | (۲) الْأَمْثَالُ مِنَ الْکِتَابِ وَ السَّنَةِ           |
| ۶۷ | (۳) کِتَابُ الرِّیَاضَةِ یَا رِیَاضَةَ النِّفْسِ        |
| ۶۸ | (۴) جَوَابُ کِتَابِ مِنَ الرَّیِّ                       |
| ۶۸ | (۵) الْمُنْهَیَاتُ                                      |
| ۶۹ | (۶) غُورُ الْأُمُورِ                                    |
| ۷۳ | ۴. ما به مجلس مهتران سخن نگوییم پرسی گویی عبدالله مبارک |
| ۷۶ | (۱) رعایت ادب                                           |
| ۷۷ | (۲) در مجلس مهتران                                      |
| ۷۹ | (۳) فرود آمدن خدا به آسمان دنیا                         |
| ۸۲ | (۴) رعایت ادب و حفظ حرمت نزد ایرانیان                   |

- ۵ تعریفهای جوانمردی به پارسی ..... ۸۹
- ۶ ابتدای تصوف در اصفهان و پیوند آن با زبان پارسی ..... ۹۷
- داستان ملاقات علی بن سهل و حلاج ..... ۹۸
- زبان پارسی در کتابهای اصفهانیان ..... ۱۰۲
- کلمات و عبارات پارسی در کتاب ابوالشیخ ..... ۱۰۸
- ۷ پارسی‌گویی صوفیان واقعی ..... ۱۱۵
- ۸ جان و جهان ..... ۱۲۱
- کلابادی یا گل‌آبادی؟ ..... ۱۴۵
- ۹ ابوالحسن سنکبائی و پارسی‌گویی او ..... ۱۵۱
- ۱۰ تفسیر حلاج در شطح بایزید بسطامی ..... ۱۵۷
- تذکره شطحیه بایزید و حلاج در تاریخ ..... ۱۵۷
- سخن حلاج شیرین آن از روی متن چاپی ..... ۱۶۰
- تصحیح و توضیح ..... ۱۶۰
- نمایه ..... ۱۶۹
- کتابنامه ..... ۱۷۹
- مقدمه انگلیسی ..... 3

## مقدمه

تاریخ تصوف در ایران آمیخته با شگفتیهاست و یکی از این شگفتیها استفاده است که صوفیان از زبان پارسی کرده‌اند. تصوف در ایران با وجود این که بیشتر با مذهب اهل سنت وصلت داشته است و صوفیان مانند علمای دینی اهل سنت زبان تازی را که ریشه زبان مقدس می‌انگاشته و نخستین رساله‌ها و کتابهای خود را به این زبان نوشته‌اند، با این حال از زبان پارسی هم غافل نبوده و حتی از قرن پنجم و ششم به بعد اشعار صوفیانه خود را به این زبان سروده‌اند. درواقع تصوف یکی از نخستین حرکات دینی ایران بود که در کنار زبان تازی سعی کرد از زبان پارسی هم برای بیان مسائل دینی استفاده کند. مقاله‌هایی که در این کتاب جمع‌آوری شده است قرائن و شواهدی است که این استفاده از زبان پارسی را در میان صوفیان و به‌طور کلی اهل طریقت و سال‌ها در قرنهای اولیه تاریخ تصوف نشان می‌دهد.

استفاده از زبان پارسی برای مقاصد دینی حتی پیش از اسلام گری تصوف در قرن سوم آغاز گردید. این استفاده ابتدا در زبان شفاهی صورت می‌گرفت، یعنی در تعالیمی که علمای مسلمان در مورد عقاید اسلامی و تاریخ پیامبران و تفسیر قرآن به ایرانیان پارسی‌زبان می‌دادند. از این پارسی‌گوییها در مرون اولیه نمونه‌های اندکی به دست ما رسیده است. یکی از این نمونه‌ها پارسی‌گویی فقیه و عالم بزرگ دمشق ابو عبدالله مکحول شامی (ف. ۱۱۳) است که خود یکی از چهار عالم بزرگ زمان خود در دمشق بود. سه عالم دیگر عبارت بودند از

حسن بصری (ف. ۱۱۰) در بصره، سعید بن مسیب (ف. ۹۴) در مدینه، عامر شعبی (ف. ۱۰۳) در کوفه. مکحول یکی از اسیران کابل بود که احتمالاً اصلش سندی بوده و غلام یا مولای زنی از طایفه قریش یا هذیل شده بود. در مصر آزاد شد و از آنجا به عراق و مدینه و سرانجام به دمشق رفت و در آنجا ساکن شد. زبان‌ش اصلاً پارسی بود، لذا گفته‌اند فصیح سخن نمی‌گفت، یعنی تازی درست نمی‌دانست.<sup>۱</sup> تکیه کلام او يك کلمه پارسی بود که گفته‌اند مرتب از او شنیده می‌شد: «نذانم». ابونعیم اصفهانی (ف. ۴۳۰) که این خبر را نقل کرده است، در ترجمه این کلمه پارسی نوشته است «لا أدری».<sup>۲</sup> مکحول در رزمینهای این کلمه پارسی را تکرار می‌کرد که بعداً همه تازی‌زبان شدند ولی در زمان او (نیمه دوم قرن اول) هنوز زبان تازی زبان غالب نشده بود. مکحول صوفی بود و اصلاً مذهبی به نام تصوف در زمان او به وجود نیامده بود. يك دن به نام یمن در قرن دوم هم، هنوز تصوف شکل نگرفته بود ولی نشانه‌هایی هست که سابقین از این طریق‌های باطنی و زاهدانه از زبان پارسی استفاده می‌کردند. زبان قرآن تار و پود تفاسیری که در قرن دوم به قرآن نوشته می‌شد نیز تازی بود ولی وقتی مرسله قرآن را به عامه ایرانیان بیاموزند باید از زبان پارسی استفاده می‌کردند. موسی بن سبیار اسواری (ف. ح ۱۵۰)، یکی از نخستین متکلمان، در قرن دوم و منی می‌خواست قرآن را در شهر بصره به ایرانیان تعلیم دهد از زبان پارسی استفاده می‌کرد.<sup>۳</sup> ابوحنیفه (ف. ۱۵۰)

۱. مکحول که اسم اصلی‌اش بر ما معلوم نیست یکی از تابعان و در حقیقت از پیروان حکمای ایرانی است در دوره اسلامی. وی را یکی از قزاة دانسته‌اند یعنی اهل زهد و ورع، مانند کمای قزاة بهترین عبادتها را بعد از فرایض گرسنگی و تشنگی می‌دانست. (ابن اثیر، مختار من مناقب الاخیار، ج ۵، ص ۵۵-۵۶). جمله حکیمانة «السلامة فی العزلة» (سلامت در تنهایی) است از اوست و هم چنین فضیلت قاتل شدن از برای خاموشی و اندوه و تفکر (سیرجانی، البیاض و السواد، ص ۱۸۸). کلمه «نذانم» که تکیه کلام او بوده ظاهراً همان اعتراف سقراطی است به جهل بسیط، یعنی چیزی که می‌دانم این است که نمی‌دانم.

۲. ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء، ج ۵، ص ۱۷۹.

۳. پورجوادی، بوی جان، ص ۱۶-۱۵؛ فان‌اس، مقدمه بیست گفتار از مهدی محقق، ص ده.

در قرن دوم هم معروف است که گفته بود صفات باری تعالی را می‌توان به پارسی بیان کرد. عامه مؤمنان هم اگر می‌خواستند نماز اسلامی را درک کنند باید به زبان پارسی می‌خواندند. و عاظم و قصه‌گویان مذهبی برای تعلیم شریعت اسلام به ایرانیان پارسی‌زبان مجبور بودند به پارسی سخن بگویند.<sup>۱</sup>

زبان پارسی در قرن دوم فقط به صورت شفاهی، بر منبرها و در مجالس وعظ و آموزش شرعیات، به کار نمی‌رفت. نویسندگانی بودند که از قرن دوم به بعد دست به نوشتن به زبان پارسی زدند. آثار مکتوبی که از قرنهای دوم و سوم به دست ما رسیده است همه به زبان تازی است، ولی با این حال کسانی برده‌اند که حتی در قرن دوم به زبان پارسی کتاب می‌نوشتند. یکی از اینان محمد ابراهیم شهریار بود که گفته‌اند: «چیزی جمع کرد به پارسی و گفت این وحی است من از برای قرآن، بر زبان فرشته، نام او هستی داد و گفت چنان که محمد به عرب رسول بود من به عجم رسولم.»<sup>۲</sup> وی همچنین «چندین کتاب و رساله به پارسی تازی تصنیف کرد.»<sup>۳</sup> ناصر خسرو (ف. ۴۸۱) نیز که از ایرانشهری به نیکی یاد کرده، در کتاب او نام برده است، یکی کتاب جلیل و دیگری کتاب اثیر.<sup>۴</sup> دروغا که هیچ يك از این آثار به دست ما نرسیده است.

ایرانشهری تنها کسی نبود که کتاب و رساله دینی به زبان پارسی تصنیف کرد. مرد دیگری از بیهق، سبزواری کنوی، با نام احمد کیال، در سال ۲۹۵ هجری، دعوی پیغمبری کرد و «چیزی بساخت و آن را قرآن نام کرد به پارسی.»<sup>۵</sup> این گزارشها نشان می‌دهد که ایرانیان پارسی‌زبان به خصوص در شهرهای خراسان، تمایل داشتند و می‌کوشیدند تا معارف دینی را به زبان اهل خراسان و نقاط دیگر ایران بیان کنند و در برابر عربها و همچنین ایرانیانی که می‌خواستند به تازی موقعیتی انحصاری بیخشند و آن را تنها زبان آسمانی

۱. برای گزارشهایی در این باره، نك: زرقاتی، تاریخ ادبی ایران و قلمرو زبان فارسی، ص ۲۴۸-۲۴۶.

۲. فقیه بلخی، بیان الادیان، ص ۱۳۰.

۳. همانجا.

۴. ناصر خسرو، زاد المسافین، ص ۹۸.

۵. فقیه بلخی، بیان الادیان، ص ۱۳۱.

معرفی کنند مقاومت نمایند. ولی این مقاومتها در آثار مکتوب تأثیری نداشت. اسلام از نیمه دوم قرن دوم به بعد، با رونق گرفتن دستگاه خلافت عباسی، شاهد طبقه‌ای از مؤمنان شد که به ایشان عالم می‌گفتند و این علما به تدریج اسلام را تبدیل به دینی کردند که پیروان آن وقتی می‌خواستند فرهنگ و معارف خود را به کتابت در آورند زبانی که به کار بردند تازی بود. صوفیان هم که سعی می‌کردند خود را همانند این علما نشان دهند زبان تازی را برای مکتوبات خود اختیار کردند و بدین ترتیب مانند سایر علما، به خصوص محدثان و فقها، در پیشبرد زبان تازی و انحصاری کردن آن گام برداشتند.

مهم‌ترین گام برای تازی کردن زبان معارف اسلامی توسط کسانی برداشته شد که خود را پیغمبر (ص) و اهل حدیث معرفی می‌کردند. پیغمبر به تازی سخن می‌گفت. پس کسی هم که می‌خواست از سنت او پیروی کند باید لااقل با تازی سخن گوید. نهضتی که اهل حدیث و سنت از اوایل قرن سوم، در مقابله با سنیان و خلیفه عباسی مأمون و جریان محنه، آغاز کردند درواقع ستیزه‌جویی اهل حدیث و سنت با بدعت بود و بدعت شامل زبان پارسی هم می‌شد. کمترین اتهام که به پارسی‌زبانها زده می‌شد این بود که بدعتگزارانند، و مشایخ صوفی نیز هیچ‌وجه نمی‌خواستند جزو بدعتگزاران به شمار آیند، به خصوص بعد از کوششی که جاسسی از متکلمان و فقههای اهل سنت، و در رأس ایشان احمد بن محمد باهل<sup>۱</sup> مردی، به غلام خلیل (ف. ۲۷۵)، به عمل آوردند تا خون سه تن از مشایخ بزرگ صوفی، از جمله ابوالحسین نوری (ف. ۲۹۵)، را بریزند.<sup>۲</sup>

پیروزی اهل سنت در جریان محنه موجب شد که زبان تازی، فقه و عنوان یکی از زبانهای دینی اسلام بلکه تنها زبان دینی قلمداد شود و هر نهادهای استفاده از زبانی غیر از این زبان، به خصوص برای بیان مطالب دینی، بدعت به شمار آید، البته بدعتی نکوهیده. به همین دلیل در شهرهایی هم که اصلاً پارسی‌زبان

۱. در مورد محاکمه این سه تن و نجات پیدا کردن ایشان از مرگ در آخرین دقایق، نک. خرگوشی، تهذیب الأسرار، ص ۲۸۷-۲۸۶؛ هجویری، کشف المحجوب، ص ۲۳۷؛ عطار، تذکرة الاولیاء، ص ۴۴۶.

بودند به دلیل نفوذ علمای اهل سنت و حدیث در آنها کمتر از زبان پارسی استفاده می‌کردند. نمونه بارز این شهرها اصفهان بود که سخت تحت تأثیر علمای حنبلی قرار گرفته بود و علمای این شهر فقط به زبان تازی می‌نوشتند. صوفیه نیز که خود جزو اهل حدیث و سنت بودند در ابتدا مطالب خود را به تازی نوشتند. این زبان به خصوص در شهرهای غرب، از قبیل همدان و دینور و ری و اصفهان، تنها زبانی بود که در کتابت مطالب دینی به کار می‌رفت. اما صوفیان خراسان، شاید به دلیل دوری از بغداد و شهرهایی که به دستگاه نرفته نزدیک بودند، زبان خود را حفظ کردند. کلمات و جملات پارسی بازمانده در متن عربی این دوره نشان می‌دهد که اهل طریقت اصرار داشتند که پارسی را در میان خود حفظ کنند. یکی از این جملات پارسی که از اوایل قرن دوم به ما رسیده است در واقع قولی است در خصوص مفهوم قرآنی «زیادت» و این قول «مدرسه‌ای به سینه نقل می‌شده است، نظیر سخنان مقدسی که از پیغمبران باطنیه نقل می‌شده است»<sup>۱</sup> از اواسط قرن چهارم به بعد وقتی قرآن هم به زبان پارسی ترجمه و تفسیر شد، صوفیه جرأت بیشتری پیدا کردند تا کتابهای خود را به پارسی بنویسند.

نخستین کتاب پارسی در تصوف که خود شرح مبسوطی است بر کتاب التعرّف ابوبکر گل‌آبادی (ف. ۳۸۵) دائرة المعارف تصوف به زبان پارسی است. این کتاب تأثیر خاصی در صوفیان پارسی‌زبان، از قبیل احمد غزالی (ف. ۵۱۷ یا ۵۲۰) و جلال‌الدین رومی (ف. ۶۷۲)، به جا گذاشت. همین کتاب و به دنبال آن کتابهایی چون کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری (ف. ۴۶۹) و طبقات الصوفیه و صد میدان خواجه عبدالله انصاری (ف. ۴۸۱) و کتب ابوحامد غزالی (ف. ۵۰۵) و سوانح احمد غزالی و آثار متعدد احمد جام معرفت به ژنده‌پیل (ف. ۵۳۶) و کشف الاسرار رشیدالدین میبدی نشان‌دهنده سه قرن پارسی‌گویی در تصوف و به‌طور کلی در تعالیم اسلامی است.

به رغم تمایلی که صوفیان به پارسی‌گویی و پارسی‌نویسی داشتند، زبان

۱. نگاه کنید به مقاله «ابتدای تصوف در اصفهان و پیوند آن با زبان پارسی» در همین کتاب (فصل ۶).

اصلی تصوف در آثار مکتوب تا مدت‌ها تازی ماند و صوفیان سعی کردند به‌خصوص اصطلاحات خود را حتی‌المقدور از قرآن و حدیث بگیرند. صوفیان ایرانی نیز در قرن‌های سوم و چهارم در ترویج و تحکیم زبان تازی و منحصر کردن زبان دینی به این زبان دست‌کمی از صوفیان عرب‌زبان بغداد و شهرهای دیگر بین‌النهرین نداشتند. ابونصر سراج طوسی (ف. ۳۷۸) و ابوبکر گل‌آبادی و ابوسعید خرقوشی (ف. ۴۰۶ یا ۴۰۷) و ابوالقاسم قشیری نساپوری (ن. ۴۶۵) جزو این دسته از صوفیان عربی‌نویس بودند. تقدسی که این نویسندگان برای زبان تازی قائل بودند در ابتدای هر یک از ابواب کتابهای این صوفیان که معمولاً با آیه ای از قرآن یا حدیثی از پیامبر شروع می‌شود ملاحظه می‌کرد. ولی این نویسندگان در واقع سعی می‌کردند از علمای دیگر، مانند فقها و مفسران و مسلمانان و محدثان، تقلید کنند. آنها بیشتر برای خوانندگانی می‌نوشتند که در نقل دیگر عالم اسلام به سر می‌بردند، چه در شهرهایی که این نویسندگان زندگی می‌کردند و چه در بلاد دیگر. مردم به پارسی یا یکی از لهجه‌ها و زبانهای وابسته بدان سخن می‌گفتند.

نشانه‌هایی از کاربرد زبان پارسی در بیان صوفیه، در قرن چهارم، وجود دارد که به برخی از آنها می‌توان اشاره کرد. در قرن چهارم، هم‌زمان با ابونصر سراج طوسی، صاحب کتاب اللّٰع فی التّصوف در بیان صوفی‌زی زندگی می‌کرد به نام محمد معشوق طوسی که یکی از عقلای زمانه بود. این عاقل مجنون کسی بود که گفته‌اند فردوسی برای سرودن شاهنامه از او به استعانت طلبید. این صوفی‌زبان‌ش مانند فردوسی پارسی بود و ظاهراً تازی نیز می‌نوشت. ابوبکر گل‌آبادی هم با وجود این که کتاب تعریف را به تازی نوشت، خودش ابواسماعیل مُستملی بخاری (ف. ۴۳۴) آن را به پارسی ترجمه و شرح کرد. شرح تعریف در واقع یکی از مهم‌ترین منابع قدیم صوفیانه است که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم نوشته شده است. قشیری هم وقتی رساله یا تفسیر خود را بر قرآن به زبان تازی می‌نوشت با هم‌شهریان خود و مشایخ دیگر خراسان به

۱. درباره محمد معشوق طوسی، نک. پورجوادی، عین‌القضات همدانی و استادانش، ص ۹۴-۵۵.

پارسی سخن می‌گفت. ابوسعید ابوالخیر (۴۴۰-۳۵۷) وقتی در کودکی با پدرش به مجلس سماع صوفیان می‌رفت آواز قَوال را به پارسی می‌شنید.<sup>۱</sup> ابوسعید وقتی به مقام شیخی رسید به پارسی مجلس می‌گفت و علم تصوف را به پارسی بیان می‌کرد. در مجالس سماع نیز از قَوالان می‌خواست که هم به پارسی شعر بخوانند و هم به تازی.<sup>۲</sup>

برخی از بزرگان خراسان در این زمان حتی تازی نمی‌دانستند. نمونه بارز آنها ابوالحسن خرقانی (ف. ۴۲۵) است که خواجه عبدالله انصاری او را بزرگ‌ترین شخصیت عرفانی و معنوی زمان خویش می‌دانست.<sup>۳</sup> پیش از ابوحسن خرقانی، در قرن سوم، بایزید بسطامی (ف. ۲۳۴ یا ۲۶۱) هم یقیناً به پارسی سخن می‌گفت و آثار و آثاری هم که از وی به جا مانده است (ظاهراً تقریرات وی) به پارسی بود. بایزید بغدادی آنها را به تازی ترجمه می‌کرد. پیش از بایزید، حبیب پارسی، که در کتابهای عربی به حبیب عجمی معروف است، در بصره زندگی می‌کرد. اصلاً تازی نمی‌دانست و سخنان استادش حسن بصری را برایش ترجمه می‌کردند.

زبان پارسی فقط در شهرهای خراسان از قبیل بخارا و بلخ و هرات و نساپور و بسطام، رواج نداشت. در شهرهای دیگر، مانند اصفهان و همدان و کازرون و ری و آذربایجان، نیز لهجه‌هایی از زبان پارسی به کار می‌رفت. ابواسحاق کازرونی، معروف به شیخ مرشد، دشنام هم به پارسی می‌داد.<sup>۴</sup> اما از همه مهم‌تر خود بغداد بود که بسیاری از صوفیان آن در اصل از شهرهای مناطق ایران‌زمین، به خصوص خراسان، به آنجا رفته بودند. در آنجا هم چنان به پارسی با یکدیگر سخن می‌گفتند. جنید بغدادی، که یکی از بزرگ‌ترین

۱. محمد بن منور، اسرار التوحید، ج ۱، ص ۱۶.

۲. مایر، ابوسعید ابوالخیر: افسانه و حقیقت، ص ۲۵۸.

۳. درباره گفت‌وگوی خرقانی با سلطان محمود به پارسی، داستانی هم درست کرده و گفته‌اند که خرقانی به محمود گفت: «آن را که خدای فرا پیش کرده است بگویت تا فرا پیش آید.» (سمعانی، الأنساب، ج ۵، ص ۹۴).

۴. محمود بن عثمان، فردوس المرشديه، ص ۱۶۰.

مشایخ قرن سوم به شمار می‌آید، اصلاً نهاوندی بود و زبان مادری اش ظاهراً پارسی بود. ابوالحسن نوری هم که به اتهام بدعت‌گزاری به دست جلاد سپرده شد و به نحو معجزه‌آسایی از مرگ نجات پیدا کرد خراسانی بود، اهل روستای بُغشور در میان هرات و مرورود. بسیاری از شاگردان مشایخ بزرگ بغداد هم ایرانی و پارسی‌زبان بودند. ابونصر سراج طوسی خودش شاگرد ابوبکر شبلی (ف. ۳۳۴) بود. بنابراین، در مجالس و محافل اهل تصوف، چه در خراسان و تبال و پارس و چه در شهرهای خوزستان و بین‌النهرین، زبان پارسی کاملاً روا داشت و حتی در مواردی زبان اول بود و مشایخ فقط به این زبان تکلم می‌کردند. ابوحفص حداد یا آهنگر (ف. ۲۶۴)، اصلاً تازی نمی‌دانست و داستان‌هایی که در سفر او به بغداد و ملاقاتش با جُنید نقل کرده‌اند اگر صحت داشته باشند، برای بررسی گفتن او صحت ندارد.<sup>۱</sup> مشایخ ایرانی وقتی در مجالس خود به تعلیم صوفی می‌اختند زبانی که به کار می‌بردند معمولاً زبان پارسی بود. شاگردان و مریدانی بودند که این درسها و مجالس را تحریر می‌کردند، به همان زبان پارسی، با مبدأ مترجمانی آنها را به تازی درآوردند. برخی از این آثار هیچ‌گاه ترجمه نشده، مانند شرح تعرف مستملی بخاری و طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری و کتاب دین میدان او. بنابراین پارسی در محافل و مجالس صوفیه ایرانی از همان ابتدا زبان اهل تصوف به شمار می‌آمد و این خود مایه شگفتی است که صوفیان با وجود این که معنی می‌کردند خود را در زمره اهل حدیث قلمداد کنند، با این حال باکی نداشته‌اند از این که عمدتاً از زبانی غیر از زبان قرآن و حدیث استفاده کنند.

مهم‌ترین رویدادی که در پیوند زبان پارسی با تصوف پیش آمد، ایجاد زبان شاعرانه‌ای بود که در آن از نمادهای خاصی استفاده می‌شد که قبلاً در باباتیان و شاهدبازان به کار می‌بردند. این نمادها (متافورها) در اصل به جوانمردان

۱. هجویری که این داستان را نقل کرده است اعتراف می‌کند که ابوحفص تازی نمی‌دانست ولی ناگهان در محضر جُنید زبانش باز شد و به تازی سخن گفت (کشف المحجوب، ص ۱۸۹). هجویری توجه نداشته که جنید به پارسی هم تکلم می‌کرد و لازم نبود که برای ابوحفص معجزه‌ای بسازند.

ایرانی که اهل عیش و طرب و برگزاری مجالس کنسرت و موسیقی بودند تعلق داشت. صوفیان ایرانی از قرن پنجم به بعد این نمادها را وارد اشعار غنایی خود کردند، اشعاری که در اصل برای بیان تجربه‌های عرفانی ارباب وجد و حال سروده شده بود. صوفیان ایرانی حدود یک قرن بعد از قتل حلاج (ف. ۳۰۹) مذهبی تأسیس کردند که مابعدالطبیعه و روانشناسی آن مبتنی بر مفهوم عشق بود، عشقی که حلاج به عنوان آتش تعریف کرده بود. تصوف این صوفیان که تصوف فی عاشقانه بود، و من به دلیل دینی که این مذهب به عقاید حلاج و اشعار او داشت مذهب نوحلاجی نامیده‌ام، و زبان مذهب نوحلاجی که زبانی شعرانه و ندادین (متافوریک) و تمثیلی (آله‌گوریک) بود پارسی بود و اصطلاحات آن از قرآن و حدیث بلکه از اشعار غنایی شاهدبازان و خراباتیان گرفته شده بود. بسیاری از این نمادها و تمثیلهای را قبلاً حلاج به کار برده بود، مثل تمثیل پروانه و شمع.

تصوف نوحلاجی خراسان در واقع منطبق بر فلسفه افلاطونی و نوافلاطونی ایرانیان در مورد شاهد و ناظر عبرت به شاهد بود. عشق در تصوف نوحلاجی مفهومی بود که در حقیقت مشتاق به معنای بود و هم در مورد موجودات محسوس به کار می‌رفت و هم در مورد حقایق معقول یا به قول صوفیه معانی قلبی. «شاهد» موجودی بود که می‌توانست به دلیل تجلی صفت نیکویی و حسن در آن، ناظر خود را به معانی قلبی و سرانجام به حقیقه الحقایق هدایت کند. نمادهایی که در زبان تصوف نوحلاجی شکل گرفته است، واقع هم بیانگر معنی بود و هم بیانگر صورت، به دلیل این که شاهد مظاهر کامل، حسن یا زیبایی مطلق بود و این مظهر قابلیت آن را داشت که ناظر را به این مظهر هدایت کند. این زبان که به صورتی کامل در اشعار غزل‌سرایان قرنهای هفتم و هشتم، به خصوص سعدی و حافظ، متجلی شده است پارسی بود و با این زبان بود که شعر و حکمت به هم آمیختند و زبان پارسی توانست شاهکارهای بی‌نظیری هم چون مثنویهای عطار و مولوی و غزلیات دل‌انگیزی همچون غزلیهای سعدی و حافظ بیافریند.